سینمای ایران

گفت‌وگوی زاون قوکاسیان با رسول صدرعاملی

رهایی با کفش‌های کتانی

عکس ها از: شهاب عادل

رسول صدرعاملی در پشت صحنه دختری با کفش های کتانی

اشاره

فیلم دختری با کفش های کتانی آخرین ساخته رسول صدرعاملی در یک شب بسیار گرم تابستانی در نخستین جشنواره فیلم ارشاد اصفهان به نمایش درآمد.

قطع برق به هنگام نمایش فیلم و هوای گرم و صدای گوشخراش بلندگوهای سالن سینما، همه می توانست به بی حوصله کردن تماشاگران بینجامد.

هیجان زده و آکنده از اضطراب بودم که سرانجام فیلم به پایان رسید. چراغ های سینما روشن شد، با برخاستن و صدای کف زدن و هلهله تماشاگران دانستم که جذابیت فیلم کارساز بوده و هیچ یک از مزاحمت ها، تماشاگران را از دنبال کردن فیلم بازنداشته است. پس از نمایش فیلم تمامی تماشاگران که در حدود ۷۰۰ نفر بودند، سالن را ترک نکردند و در جلسه گفت وشنود شرکت داشتند که این نیز خود از موفق بودن فیلم حکایت داشت.

صبح روز بعد فرصتی دست داد تا با رسول صدرعاملی به گفت و گو بنشینیم که حاصل این گفت و گو را می خوانید.

زاون قوکاسیان

زاون: چرا این قدر فعالیت فیلم سازی تو کم است در این بیست سال فقط ۵ فیلم ساخته ای؟

صدرعاملی: ببین زاون! من در واقع سینما را خیلی دیر شناختم و خیلی هم سخت شناختم و از زمانی که به طور جدی با سینما آشنا شدم مرتب کار کرده ام.

زاون: آن گروهی که از آغاز انقلاب کار فیلمسازی را آغاز کردند همه به نوعی تفکر سینمای مبتذل قبل از انقلاب را در لباس جدید عرضه کردند ولی از میان رفتند یا در حال اضمحلال هستند ولی تو از کنار آنان بسیار آگاهانه جدا شدی و راه خود را ادامه دادی.

صدرعاملی: شاید. نمی دانم این که من با دانش زیادی وارد سینما نشدم را یک خوش اقبالی بدانم یا بداقبالی ولی امکانی برای تجربه در سینما برایم فراهم شد که سعی کردم از این موقعیت استفاده کنم. در سینما همیشه موضوع و تم برای من بسیار مهم بوده است و همین طور متفاوت بودن موضوع و به هرحال تأثیراتی که طرح یک موضوع می تواند بر مخاطب بگذارد بسیار مهم است و همیشه سعی کردم فیلمنامه ای که انتخاب می کنم در زمان خود متفاوت باشد.

زاون: بین رهایی و گل های داودی تفاوت زیادی می بینم.

صدرعاملی: دقیقاً همین تفاوت را بعد از گل های داودی که پائیزان را شروع کردم، می توانید ببینید که تجربه بسیار خوبی برای من بود. چیزی که مرا وسوسه می کرد، نوع تجربه بود. یک فیلم جاده ای که بیش از هفتاد درصد آن در داخل اتومبیل می گذرد. اصلاً پائیزان به دلیل نو بودن فیلمنامه برایم بسیار جذاب و بسیار دوست داشتنی بود. می خواستم دوربین در تمام این مدت اصلاً از ماشین خارج نشود.

زاون: به نظر می رسد قصد داشتید در پائیزان تا حد امکان از ملودرام گل های داودی جدا شوید و به یک فضا و شکل جدیدی برسید

صدرعاملی: این دورشدن به معنای دوست نداشتن سینمای ملودرام نیست. بلکه من سینمای ملودرام را خیلی هم با ارزش و جدی می دانم. سینمای قابل توجهی است. مخاطبان خود را دارم. ولی بعد از گل های داودی دیگر قصه ای در این زمینه پیدانکردم که مرا راضی کند. به دنبال تجربه ای در زمینه های جدید بودم. رفتم سراغ پائیزان و بعد سناریوی قربانی که آن هم دارای تجربه جدیدی بود. یعنی همچنان سعی کردم به یک سینمای اجتماعی خوب که حرفی برای گفتن داشته باشد نزدیک شوم و تأثیر آن، تأثیر عمیق تری باشد.

واقعاً بعد از اینکه قصه ابراهیم فروزش را خواندم (قربانی نوشته فروزش بود) اگرچه قرار بود آقای کیارستمی آن را کار کند آن را برای کار انتخاب کردم، بالاخره در قربانی هم این تلاش را کردم. ولی باز آنجا به نتیجه ای که می خواستم نرسیدم و این من را خیلی اذیت کرد. به همین سبب رفتم سراغ کار مستند، بی کار نبودم یعنی کلی کار مستند کردم و سعی کردم و با خودم هم عهد کردم دیگر وارد مدیوم سینما نشوم تا بفهم دارم چه کار می کنم. تا بالاخره دختری با کفش های کتانی را ساختم.

صحنه ای از فیلم دختری با کفش های کتانی

زاون: در حقیقت الان این فیلم ثمره همان کارهای مستند است در ضمن فضای سینمای مستند برای آن سال ها نوعی هم موقعیت ایجاب می کرد و زمانه طوری بود که می توانستی مثلاً مسائل اجتماعی را از آن زاویه که خود می خواستی نگاه کنی؟

صدرعاملی: بله

زاون: در حقیقت این فیلم یک فیلم کاملاً اجتماعی است و تماشاگر خاص می خواهد که پدیده ها را با یک دید کاملاً رها از هرگونه تزویر ببیند و با نفی و پرونده سازی نگاه نکند. مخاطب معمولی شاید نمی تواند این گونه باشد. یعنی باید مسائل اجتماعی را با دید رها دنبال کند و این آزادگی در دیدن یعنی نوع دیدن فیلم موضوع مهمی است: توی این ملک همه فیلم ها را با یک نوع تلقی از سینما می بینند و با یک داوری عامیانه با آن روبه رو می شوند.

صدرعاملی: درست است.

زاون: تماشاگرانی که دیشب فیلم را دیدند اکثراً تماشاگر حرفه ای سینما بودند و دوستدار سینما و این درایت را داشتند که از فیلمبرداری آگاهانه و بسیار زیبای داریوش عیاری لذت ببرند. ولی بخشی از تماشاگران هم نتوانستند درک کنند که فیلمبردار با تمهید خاصی این فیلم برداری لکه ای، را در سکانس های شب انجام داده است.

صدرعاملی: ببین خیلی سخت است که بخواهی یک موضوع فی الواقع اجتماعی ناب پیدا بکنی با یک ساختار در خور آن، بعد تماشاچی سینما که حالا عادت به یک لایه دارد، عادت به نورهای خیلی روشن و شفاف و واضح دارد و فی الواقع همه چیز را خیلی روشن و عیان برایش مطرح کرده اند این نوع سینما را سخت تر می پذیرد اگر دیشب متوجه شده باشی علاوه بر تماشاگران جدی، ما موفق شدیم که تماشاگران عام را هم با فیلم درگیر کنیم و کاری کنیم که آنها هم با موضوع ارتباط برقرار کنند. ولی ساختاری که موضوع می طلبد هنوز کمتر درک می شود در صورتی که تماشاگر فهیم کاملاً درگیر می شود.

زاون: اوایل فیلم، بعد از سکانس دستگیری خیلی خوب شد که شخصیت دختر را ادامه دادی.

صدرعاملی: دقیقاً، در تمام طبقات اجتماعی، دخترها را همیشه لای زرورق دوست دارند، دختر را می خواهند که دایم از او مراقبت کنند و همین مواظبت زیادی دختر را به شدت محدود و از زندگی عادی محروم و جدا کرده است، دیشب هم گفتم که واقعاً در جامعه ما یک عده بی خود و بی جهت نگران دختر هستند، هیچ چیز این نگرانی معلوم نیست. از بقال سرکوچه و نمی دانم، برادر و عمو و دایی و ... انگار که قرار است بقیه آدم ها مهاجم باشند، یعنی همیشه نه آن حمایت ها آن دختر را خوشحال می کند، نه آن تهاجم ها، این دخترها هیچ وقت نمی توانند به شکل طبیعی و ساده زندگی عمومی خود را با روال منطقی پیش ببرند. طبیعی است که در جامعه ما روی دختر فشارهای روحی، روانی بیشتری هست به خصوص در دوران بلوغ. اگر دقت کرده باشی صحنه ای که دختر گل را به سرش می زند و پرپر می کند برای من خیلی صحنه قشنگی است یعنی رسیدن به اینکه حالا خود او می داند دنبال چه چیزی می گردد و سفری را که پسر از آن خیلی طوطی وار و برگرفته از کتاب پائلوکوئلو (کیمیاگر) برای او صحبت می کند، دختر بدون آن که کتاب را بخواند آن سفر را طی می کند و به یک آگاهی می رسد که آن آگاهی اتفاقاً نباید خیلی تحول آنچنانی باشد، در حد نیاز آن سن و سال است. این بود که من زیاد با پسَر کاری نداشتم حضور پسر در حدی که بیاید و تأثیرات خاص خود را در آغاز یک سفر به روی یک شخصیت بگذارد، کافی بود. و دیگر اینکه برایم مهم بود که با این دختر برویم و فیلم را ادامه بدهیم و سخت هم بود یعنی سخت بود که به موضوعات و به آن چه که می توانست واقعی باشد بپردازیم، فقط می توانستم یک اشارات خیلی کم رنگی داشته باشیم و نمی توانستیم مطلب را تا آنجایی که لازم است بشکافیم ولی در همین حد هم به نظر می رسد که تماشاگر، تخیلش به کار می افتد و بقیه را خودش پیش می برد.

زاون: آن پلانی که روی رفتن صندلی پارک، گل و کتاب هست را می توان به عنوان آغاز دیگری در نظر گرفت یعنی یک ارتباط دیگر می تواند آغاز بشود، با گذشته ای که رفته و او با آن درگیر نشده است

صدرعاملی: من راجع به این رفتن حرف زدم، این رفتن الزاماً نمی تواند نفرت انگیز باشد. یعنی هذیان های عاشقانه دختر، در سکانس آخر، وقتی که می فهمد در طول دورانی که همه مسایل بر او می گذشت، پسر زندگی طبیعی و راحت خود را داشته، دوست داشتنش را باز از دست نمی دهد. برای همین سعی کردم تکلیف او را با خودش روشن کنم، ولی هیچ حکمی صادر نمی شود که آیا پسر برگردد یا برنگردد، شاید برگردد، شاید برنگردد.

زاون: فیلم در حقیقت با فصل ماقبل پایان فیلم که تداعی در سیاهی شب گم می شود به پایان می رسد. ولی یک سکانس به آخر فیلم اضافه کرده اید که او به خانه خودش برمی گردد. به نظر من باید اجازه می دادید هر تماشاگری فصل پایانی را در ذهن خودش به پایان برساند و این سکانس آخر را اضافه نمی کردید یا بهتر بگویم اجازه می دادند که شما فیلم را با آن فصل ماقبل به پایان برسانید.

صدرعاملی: من می خواستم فیلم به نمایش دربیاید و ناچار آن فصل را اضافه کردم.

زاون: این برای من خیلی عزیز است. زیباست، اصلاً فیلم را این سکانس بسیار شاعرانه کرده منظور همان سکانس ماقبل آخر است. حقیقت اثر در همان سکانس گذاشتن کتاب و گل است که در حقیقت آن صحنه می تواند یک عمومیتی بدهد به یک نوع. مثلاً تداعی می تواند همانطور که از اسمش پیداست می تواند بسیاری از هم نسلان خود را تداعی کند.

صدرعاملی: بله همه نیتم این بود. شاید اسم شخصیت اصلی فیلم هم به این دلیل انتخاب شد که فی الواقع هر مخاطبی در سن و سال می تواند رؤیاها و آرزوهای خودش را تداعی کند و به این نتیجه برسد. خودش باید تکلیفش را با آنها روشن بکند و انتظار نداشته باشد کسی به او چیزی را هدیه کند یا کسی حتی بخواهد کمکش کند. ابتدا که این صحنه گرفته شد من آنرا دوبار فیلمبرداری کردم یک بار فقط کتاب را تنها می گذاشت و می رفت که به نظر من باز کتاب تنها ذهن را به سمت جدایی یا نفرت و حتی تلختر می برد. در برداشت بعدی گل را هم به آن اضافه کردم برای اینکه هیچ مسئله جدی یا حتی انتظاری در آن لحظه از پسر ندارد و دلخوری هم نداشت و به این نتیجه رسیده که آن پسر خودش مسأله را ارزیابی می کند و این باآگاهی و دانش جدیدی است که بدست آورده در راه رفتن بسیار طولانی کنار جدول تداعی برای اولین بار به نظر می رسد او به اندک واقعیتی می رسد که حالا خیلی هم نمی تواند با رؤیاها و آرزوهایش در شرایط این جامعه زندگی کند. باید یک کمی چیزهایی را ببخشد و حتی چیزهایی را از دست بدهد.

زاون: در حقیقت من فکر می کنم تو سعی نکردی هیچ نوع نگاه آرمانی به فیلم بکنی. به نظر من چیزی که فیلم تو را ستودنی یا ماندگار می کند و نهایتاً فیلم تو سند می شود همین نگاه مستند، واقع بینانه و غیرآرمانی است به نظر من روی این مسئله خیلی می شود فکر کرد و مطلب نوشت که سندیت این فیلم در چه سطحی است.

صدرعاملی: اصلی ترین دغدغه من این بود که چگونه می شود با این موضوع به ساختار و فیلمی رسید که اگر خواستی در دو دهه آینده شرایط اجتماعی و حتی سینمای این دوران را بررسی کنی، در این فیلم به عیان و وضوح ببینی یعنی اگر این فیلم در چند دهه آینده به ارزیابی گذاشته شود هم شرایط سینمای ما را روشن کند و آگاهی دهد به کسی که می خواهد در این زمینه ها مطالعه کند و هم به شرایط اجتماعی که این نسل به هر حال گذرانده نسل پادرهوا و سرگردان و سرگشته ای که لابه لای یک عالم تضاد شخصیتشان شکل می گیرد و بزرگ می شوند. نمی دانم چه آینده ای می توان برای این نسل متصور بود.

زاون: دقیقاً برای من هم یک چیز دیگری در فیلم ات جالب بود که خود من هم در حقیقت در اکثر فیلم های سینمای ایران جوانها را واقعی نمی دیدم. اگرجوانها ساخته ذهن کارگردان ها یا فیلمنامه نویس ها بودند. اگرچه صددرصد هم به دلایلی که گفته شد محدودیت ها نگذاشته اند. ذهنیت این دختر رابه ما نشان دهید ولی همان قدر هم که کاراکترتداعی را دیدم واقعی بود.

صدرعاملی: یکی از بزرگترین گرفتاری های ما دراین فیلم، نوشتن دیالوگ ها بود. بیشترین کمک را هم در این زمینه پیمان قاسم خانی و فریدون فرهودی کردند یعنی اینکه جوری دیالوگ ها نوشته بشود که دقیقاً مخاطب همین سن و سال با آن ها ارتباط بسیار نزدیکی برقرار کند، مبادا که ما به عنوان فیلمساز یا به عنوان نویسنده فیلمنامه حتی از بالا به قضیه نگاه بکنیم، در سکانس پایان بهرام زرین پور دیالوگی دارد که به دختر می گوید من می دانم هیچ کدام از این آیدین ها نمی آیند، چون من همه این آیدین ها را می شناسم، هیچ کدام نمی آیند. تماشاچی میانسال ما، تماشاچی باتجربه ما به شدت این دیالوگ را دوست دارد و می خندد. بلافاصله می بینیم که نه او اشتباه کرده اگردختر می گوید می آید، می آید، دربقیه صحنه ها هم این تلاش شد که واقعاً مسایل از دید خود این نسل گفته بشود مبادا گنده گویی بشود، گزافه گویی بشود، خطرناکترین کار برای این فیلم این بود که جنبه نصیحتی به خودش بگیرد. جنبه هشداری به خودش بگیرد و ماجراها ازدید همین آدم ها باشد. حالا چقدرموفق شدیم باید توی ارتباطات با تماشاگر ببینم.

زاون: از ذهن و فکر خود خانم آهنگرانی، در دیالوگها استفاده نکردید؟ تداعی واقعی را می گویم.

صدرعاملی: همه دیالوگها از قبل نوشته شده بود. قبل از اینکه فیلم شروع شود من قبلاً این نسل و با نوجوان های این سن و سال به مذاکره نشسته بودم و روی دیالوگ هاصحبت کرده بودم. پیمان قاسم خانی به دلیل ذهن فوق العاده جوان پسند و جوانگرایی که دارد و ذهنش فانتزی های خیلی خوبی دارد. البته خودش دیگرنوجوان نیست پیمان ولی به نظر من یک جوانی است همه آن تیزهوشی ها و شیطنت های نوجوانی او باقی مانده خیلی کمک کرد درنوع نگاهی که به دیالوگها داشتیم.

زاون: خوشبختانه در این فیلم به جایی رسیدی که از نظر خلاقیت و از نظر تفکر و نگاه ویژه ای که به مسایل داری با فیلمهای گذشته ات متفاوت است، آیا فکر می کنی باز به فیلمهای داستانی به همان شیوه قبل، حالا با کمی تعمق بیشتر برگردی؟

صدرعاملی: هرگز نمی خواهم. یعنی نمی توانم انکار کنم که یازده سال دوران روزنامه نگاری به من چیزهایی آموخته که باید از آنها استفاده کنم. البته آن یازده سالی که من روزنامه نگاری کرده ام دوستان دیگر در سینما کار کرده اند، حالا من با سابقه روزنامه نگاری به یک نوع سینمایی رسیده ام که می تواند نه سینمای تجاری باشد که خودم یکی از سازنده هایش بوده ام مثل پاییزان و نه سینمای کیارستمی. بلکه سینمائیست که بسیار ویژه و خاص این جامعه است و برای این مردم است. حالا لازم هم نیست خیلی در ذهنمان دنبال بهانه های خارجی اش بگردیم. به نظرم می رسد راهم را در سینما پیدا کرده ام و کمی فهمیده ام که از این به بعد چکار می خواهم بکنم و این برایم خیلی مهم است.

زاون: فکر نمی کنی کارهایی که در زمینه مستند کرده ای به خصوص مستندهای اجتماعی کمک ات کرده؟

صدرعاملی: فیلم مستندی ساخته ام درباره همان ماجراهای شاهرخ و سمیه، نمی دانم چقدر در جریانش هستی، دو نوجوانی که به شدت عاشق همدیگر بودند. هر دو ۱۶-۱۵ سالشان بود و بعد چون خانواده مخالفت می کند هر دو باهم خواهر و برادرهای کوچک آن دختر را می کشند. این واقعه خیلی تلخ و عجیب و غریبی بود.

زاون: آن فیلم را خودت کار کردی؟

صدرعاملی: بله.

زاون: در آن تجربه درباره پدرام تجریشی داشتی ولی واقعاً همان سناریویی بود که قادری ساخت؟

صدرعاملی: نه، من آن سناریو را نساختم. برای اینکه آن سناریو پنج بار بازنویسی شد و در نهایت آن چیزی نبود که من می خواستم بسازم. یکی از سؤالهای قبلی تو رابايد اینجا پاسخ بدهم که من این امکان را داشتم باز دوباره به یک فیلم بسیار پرمخاطب و پرفروش و جذاب نزدیک بشوم که همان سناریوی پدرام تجریشی بود و من آگاهانه آن فیلم را نساختم. چون می خواستم با استفاده از فیلمهای مستند برگرفته از اصل واقعه فیلم سینمایی پدرام را بسازم و این امکان برای من به وجود نیامد. یعنی خانواده تجریشی راضی نبودند با اینکه از نظر قانونی به من این امکان را داده بودند که من کار کنم ولی خیلی دلشان راضی نبود که این فیلم بعد از اینکه ماجرا تمام شد و نامادری آزاد شد و زندگی طبیعی اش را می کرد به نمایش دربیاید و در ارشاد و تصویب فیلمنامه خیلی مشکل پیدا کردم. برای همین به راحتی از خیرش گذشتم. موفقیت های این فیلم از اولش برای من روشن بود.

زاون: می خواهم ببینم چقدر آن تجربه، آن سناریو یا آن کارهای مستند که در آن ارتباط کرده بودی برای پیش زمینه این فیلم و پرداختن به این فیلم مؤثر بود؟

صدرعاملی: خیلی زیاد، همین که تو یاد بگیری وقتی می خواهی به بررسی یک موضوع بنشینی، خودت را در اندازه های آن موضوع کنی. خودت را هم سطح آن موضوع کنی و چنان غرق بشوی در دل ماجرا و چنان بدون فاصله آن موضوع را بررسی بکنی که نتایج بسیار بهتری را به بار دهد. مشکل بزرگ همکارهای دیگر ما این است که وقتی می روند سراغ یک ماجرا خیلی خودشان را جدا از آن ماجرا می دانند چون فکر می کنند برای خودشان هیچوقت این اتفاق نمی افتد. سعی کردم که خوب یاد بگیرم در این دو کارمستندی که کردم به اضافه مستندی

اصلی ترین دغدغه من این بود که چگونه می شود با این موضوع به ساختار و فیلمی رسید که اگر خواستی در دو دهه آینده شرایط اجتماعی و حتی سینمایی این دوران را بررسی کنی در این فیلم به عیان و وضوح ببینی

که خاطرات یک خبرنگار که خاطرات خود من بود، در سال های انقلاب، هر سه این ها کمک کرد تا من توی این فیلم کمتر اشتباه کنم.

زاون: چقدر از این تجربه ات راضی هستی؟

صدرعاملی: نمی توانم بگویم چقدر، به هرحال تجربه ای است که من رابرخلاف کارهای قبلی عصبانی نکرد. من فیلم های قبلی خود را واقعاً بیش از دوبار نتوانستم ببینم ولی این فیلم را الان بارها و بارها دیده ام. هنوز خسته ام نکرده و هنوز دوست دارم بازهم ببینمش.

زاون: نطفه این فیلم کی توی ذهنت شکل گرفت؟

صدرعاملی: چیزی حدود دو سال پیش در بررسی ماجرای شاهرخ و سمیه. البته هیچ ربطی به هم نداشت. ولی من احساس می کردم که این رابطه ها اگر مراقبت و مواظبت از آن نشود هر کدام می تواند به یک فاجعه آن چنانی ختم بشود و به یک تراژدی آن چنانی.

زاون: انتخاب بازیگرت، فیلمبردارت، بقیه عواملت چطوری بود؟ چون آنجا همان طوری که خودت خیلی نسبت به قربانی عوض شدی در حقیقت حتماً در انتخابهایت هم این تأثیر داشت. الان شش سال است که کار نکردی من فکر می کنم در انتخاب افرادی که با آنها کار کردی اسمهایشان را نگاه می کردم خیلی متفاوتند.

صدرعاملی: یکی از چیزهایی که به شدت کمک کرد این بود که خودم را از شر یک سری مشاوران قدیمی رها کردم واقعاً حالا بدون این که اهانتی به آن کسی هایی که قبلاً با هم کار می کردم بشود ولی وقتی که آدم سال های زیادی را با آدم های مشخصی فکر می کند. با آدمهای مشخصی بحث می کند با آدم های مشخصی سر چگونگی هرکار حرف می زنی بعد می بینی که درست فکر کردن را فراموش می کنی و یک جوری بدون اینکه متوجه باشی انگار خودت را واگذار کردی. این تنها فیلم من است که دستیارم اولین فیلمش است. مشاور نداشتم به آن شکل و آدمها هرکس درست و دقیق کار خودش را انجام داد. یعنی بار اضافه نبودند و این کمک کرد که من بیشتر خودم فکر کنم. این به مفهوم خودخواهی نیست به مفهوم رهاشدن از یکسری درگیری های قبلی، از یکسری ارتباطهای قبلی که به نظر من برای هر کس لازم است.

زاون: هنرپیشه ها را چطور پیدا کردی؟

صدرعاملی: پگاه آهنگرانی اولین کاندیدای من بود. از دهها کاندیدایی که داشتم و در نهایت هم کاندید اصلی قرار گرفت دلیلش هم این است که بازیگرها که آمدند بعد از تمرین های کوتاه مدتی که با همدیگر داشتیم تست هایی که زده شد چند نفری بسیار خوب بودند، اما مسئولیت پذیری پگاه را به دلیل آشنائیش با فضای سینما بیشتر احساس کردم. یک خطر وجود داشت که یک دختر پانزده ساله نتواند سنگینی فیزیکی این کار را تحمل کند. کار بسیار سخت و دشواری بود. هر روز بدون استثنا کار داشتن، استراحت نداشتن، روز تعطیلی نداشتن، چون به هرحال توی هر فیلمی بازیگرها هرچقدر هم نقش اول بشوند روزهایی را برای استراحت دارند ولی به دلیل نوع ساختار این فیلم برای اینکه دوربین همیشه با شخصیت اصلی می بود این بازیگر باید خیلی احساس مسئولیت پذیری بیشتری می داشت. به همین دلیل پگاه انتخاب شد.

زاون: اگر بخواهی در مورد این فیلم ات صحبت کنی چه می گویی؟

صدرعاملی: نمی دانم.

زاون: از هجرت درفیلمسازی ات بگو؟

صدرعاملی: جداشدن یک آدم از یک دوران به هرحال پانزده ساله و پیدا کردن راه جدیدی برای یک آغاز دوباره شناختن یک فضای جدیدی از سینما برای من خیلی مهم بود. برای من خیلی مهم بود که سینمایی که برگرفته از تجربیات خودم باشد و خودم در آن بتوانم یک کمی احساس کنم که دانش لازم را پیدا کرده ام. در هرحال تنها فیلمی از من است که بعد از رهایی آزارم نمی دهد و دوستش دارم و دلم می خواهد که زودتر کار جدیدی را شروع کنم.

شرکت آذرین سنگ
مشاورت در امر کاربرد سنگ در ساختمان
سنگ ساختمانی و تزئینی و صادراتی
با قیمتهای استثنایی
دفتر (تلفکس) : ۸۹۰۴۹۰۴
تلفن همراه : ۰۹۱۱۲۰۳۳۱۴۸
۰۹۱۱۲۰۲۴۳۷۶